



چه گونه شاه رفت؟

دی ماه ۱۳۵۷

سرلشکر (بازنشسته) ناصر فرید

که اصولاً از بقایای جبهه‌ی ملی دکتر محمد مصدق بودند، امید بسته است و عقیده بر آن دارد که اگر فضای باز سیاسی گشوده شود، می‌توان مدافعان سالمند مشروطیت را وارد نظام کرد و قدرت شاه را در انطباق با قانون اساسی مشروطه کاهش داد.

بدین لحاظ، شاه صلاح دید، بنابر مقتضیات، دولتی غیرنظامی توسط نخست‌وزیری از شخصیت‌های ملی زمام امور را در دست گیرند و به ناچار به مشورت چند سیاستمدار سابق خانه‌نشین چون دکتر علی امینی و عبدالله انتظام روآورد که منجر به ملاقات خصوصی نیز با دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه‌ی ملی گردید.

رهبر جبهه‌ی ملی ایران دکتر سنجابی چه‌گونه ملاقاتش با شاه را چنین توصیف می‌کند:

«به خدمت شاه گفتم ملت ایران در حال انقلاب است و برای این وضع انقلابی باید راه انقلابی پیدا کرد و هیچ راه‌حلی هم بدون جلب نظر آیت‌الله خمینی در پاریس یا بهتر بگویم چراغ سبز ایشان پیشرفتی ندارد و پیشنهاد یک حکومت موقت ملی را مناسب ندانسته و قبول نکردم».^۲

دعوت مهندس مهدی بازرگان برای تشکیل «کابینه‌ی ائتلاف ملی» در ملاقات سپهبد ناصر مقدم رئیس سازمان اطلاعاتی کشور با او در زندان، در همان وهله‌ی اول بی‌نتیجه ماند، زیرا وقتی مقدم اظهار داشت که شاه حاضر شده‌اند قانون اساسی را رعایت کنند، بازرگان پاسخ داد: نه! حالا خیلی دیر است و کسی باور نمی‌کند.

پس از عدم موافقت دکتر سنجابی و مهندس بازرگان با تشکیل کابینه‌ی ملی، دکتر غلام‌حسین صدیقی، یکی دیگر از همکاران دکتر محمد مصدق، مورد توجه شاه قرار گرفت که این امید نیز به یأس تبدیل شد، زیرا به قول دکتر غلام‌حسین صدیقی مجموعه‌ی مذاکرات با شاه بدین نتیجه رسید که:

«پیشنهادات من برای پست نخست‌وزیری مشروط به موارد زیرین بود:

- ۱- اجرای کامل قانون اساسی که اعلی‌حضرت سلطنت کنند.
 - ۲- انصراف از سفر به خارج نموده، در ایران بمانند.
 - ۳- انحلال ساواک و تشکیلات مجدد سیستم اطلاعاتی کشور.
 - ۴- خروج ایران از سازمان پیمان مرکزی (سنتو)
 - ۵- لغو محاکم اختصاصی نظامی و فرمایشی
- که به نظر شاه بویژه پیشنهاد صرف نظر از سفر به خارج به صورت تعلیق مذاکرات به محال جلوه‌گر گردید».^۳

□ در اوج بحران‌های ماه‌های قبل از انقلاب (سال ۱۳۵۷)، تصور می‌شد که محمدرضاشاه اراده‌ی خود را در اعمال کنترل بر اوضاع از دست داده است؛ ولی این دیدگاه با واقعیت‌ها منطبق نبود و ملاحظه شد که شاه با مشاوران تندرو خود دست به ارباب به‌وسیله‌ی نیروهای مسلح توسط حکام نظامی زد، تا ناآرامی‌ها را فرونشاند که نتایج آن برخورد و کشتارها در پاره‌یی از شهرستان‌ها و بویژه در میدان ژاله (شهدا) در تهران بود که به جمع‌هی سیاه شهرت یافت و اتخاذ یک سیاست خشن را موجه می‌ساخت.

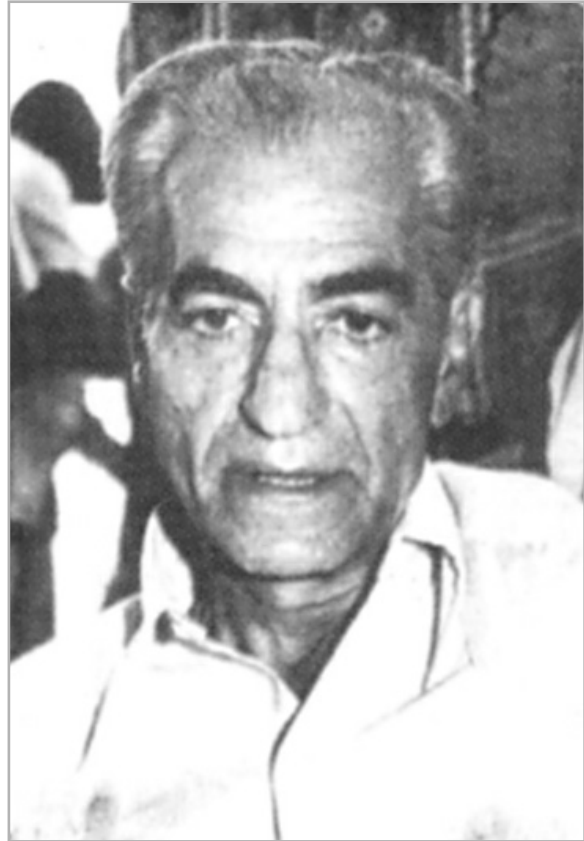
بی‌تردید رودررو قراردادن ارتش در مقابل اراده و خواست صلح‌جویانه‌ی مردم به آغاز فضای انقلابی انجامید تا جایی که محمدرضاشاه نیز اعلام کرد که (ندای انقلاب مردم را شنیده است) و به خواست قانون اساسی که قدرت شاه را محدود می‌کند، احترام می‌گذارد. در صورتی که خشونت‌های متناوب فرمانداران نظامی حتا در دولت آشتی ملی (شریف امامی) تضاد و دوگانگی وضع سیاسی کشور را روشن می‌ساخت و انتصاب ارتشید غلام‌رضا ازهاری رئیس ستاد ارتش در راس یک کابینه‌ی نظامی، اعمال قوه‌ی قهریه‌ی نظامی برای بازگرداندن نظم به کشور را نشان می‌داد.

ابتدا تصور می‌شد که دولت نظامی روش قهرآمیز خود را علیه مخالفان شروع خواهد کرد ولی طولی نکشید که ارتشید ازهاری خواستار ملاقات با سفیر امریکا (ویلیام سولیوان) شد و در یک ملاقات سفیر امریکا متوجه شد که نخست‌وزیر بستری و دچار حمله‌ی قلبی شده است.

در آن حال ارتشید ازهاری اظهار داشت که ناراحتی او جدی نیست اما نگران است که (مشکل مملکت جدی‌ست) زیرا نیروهای مسلح مدتی‌ست که در خیابان‌ها به شدت روحیه‌ی خود را از دست داده‌اند و با توهین‌هایی که به آنان می‌شود، سخت ناراحتند.^۱

در همان حال راه‌پیمایی معروف میلیونی مردم در تاسوعا و عاشورا که شاه با هلیکوپتر آن را در تهران مشاهده کرد، برای وی تردید باقی نگذازد که مقابله با آن موج خروشان ممکن نیست و با آن شرایط وجود دولت نظامی جز تحریک بیش‌تر مردم مفید فایده نمی‌باشد.

در آن شرایط آن‌چه برای شاه باقی مانده بود، امید به ادامه‌ی پشتیبانی ایالات امریکا از او می‌بود. اما به وضوح به نظر می‌رسید که چشم‌انداز سیاست امریکا، جرات‌دادن به مخالفان شاه به‌منظور تغییر موازنه‌ی قدرت در صحنه‌ی سیاسی داخل ایران می‌باشد و به‌وضوح مشاهده می‌شد وزارت خارجه‌ی امریکا، به کنار آمدن با مخالفان شاه



در آن شرایط برای دولت‌های آمریکا و انگلیس آن چه مهم بود، قطعاً به سرنوشت شاه مربوط نمی‌شد. بلکه آنان صرفاً درصدد بودند، مانند همیشه منافع خود را در رابطه با وقایع ایران تأمین کنند. ویلیام سولیوان، سفیر ایالت متحده در تهران این فکر را در دستگاه اداری ریاست‌جمهوری آمریکا ایجاد کرده بود که کار شاه تمام است و حفظ وحدت ارتش تنها ضامن حفظ موقعیت ایران است تا با کسانی که سرانجام به قدرت می‌رسند، توافقی حاصل شود. برژنسکی، مشاور امنیت ملی باور داشت که شاه قادر نیست شخصاً دست به عمل بزند.

ایالات متحده آمریکا ژنرال‌هایزر، معاون نیروهای ناتو را چند هفته قبل از خروج شاه با ماموریت ویژه وارد ایران ساخت. بالاخره، رفتن شاه قطعی شد و ترتیبات سفر انجام گرفت. ویلیام سولیوان دیدار آخرش را با شاه چنین می‌گوید:

«خداحافظی غم‌انگیزی بود، دست شاه را فشردم. هم من می‌دانستم و هم خودش می‌دانست که دیگر هیچ وقت برنخواهد گشت، اما هر دو این طور وانمود کردیم که او برای یک تعطیلات از کشور خارج می‌شود».^۶

خود شاه در مصاحبه‌یی از حالت غم‌انگیز خداحافظی آن روز در فرودگاه می‌گوید:

«من در آن شرایط واکنشی که بعضی از شخصیت‌های معاصر از خود نشان دادند، نشان ندادم؛ اما شدیداً متأثر بودم و از حالت افسران جاقفاده و با قدرتی که گریه می‌کردند، نمی‌توانستم چیزی بگویم و صدا از گلویم در نمی‌آمد».^۷

دکتر شاپور بختیار می‌گوید: «من با پادشاه تا پای هواپیما رفتم و او سوار شد، چند لحظه بعد مرا به حضور پذیرفت، پرسیدم اعلی‌حضرت اولین محلی را که فرود می‌آیند بگویند، گفتند: من پیش سادات می‌روم و در قاهره نمی‌مانم سپس از من سوال کردند: برای بودجه‌ی نیروی دریایی چه فکری دارید؟ من می‌دانم که شما موافق نیستید که ایران ژاندارم خلیج فارس باشد ولی نیروی دریایی ما باید دست نخورده بماند و معتقدم که ارتش و نیروی دریایی باید همیشه برای دفاع آماده باشد.

اجازه گرفتم و از هواپیما پیاده شدم و شاه رفت».^۸ ژنرال‌هایزر که همراه با فرماندهان و سران ارتش در ستاد کل مراسم عزیمت شاه را از تلویزیون تماشا می‌نمودند، مشاهدات خود را بدین گونه شرح می‌دهد:

«تلویزیون دفتر قره‌باغی را روشن کردیم، در حالی که با انتظار تماشا می‌کردیم، سران ارتش از دوران آرام زمان شاه و نیز اشتباه کاری او صحبت می‌کردند، ...

هنگام عزیمت، شاه خیلی احساسی شد و به این فکر بود که آیا دوباره باز خواهد گشت، اما بسیاری بر این عقیده بودند که او با پرواز از ایران تاج و تختش را از دست داد».^۹

پی‌نوشت‌ها

- ۱- فرید، ناصر، نقش ارتش در تحولات تاریخی ایران، ص ۳۸۹.
- ۲- همان، ص ۳۹۰. ۳- ص ۳۹۱. ۴- ص ۳۹۴. ۵- ص ۳۹۲. ۶- سولیوان، ویلیام، ماموریت در ایران، انتشارات هفته، ۱۳۶۱. ۷- فرید، همان‌جا، ص ۳۹۰. ۸- همان، ص ۳۹۰. ۹- سولیوان، همان‌جا.

برای پاره‌یی از آگاهان مسلم بود که شاه به علل تشخیص خود قصد ماندن در کشور را نداشت و از مدتی پیش مقدمات سفر و خروج خود را تهیه دیده بود. لذا با عدم موافقت با پیشنهادات دکتر صدیقی، دکتر شاپور بختیار مامور تشکیل کابینه گردید که علی‌رغم مخالفت و توصیه‌های دوستان ملی خود در آن شرایط آشفته و آتیه‌ی بس مبهم مسئولیت اداره‌ی کشور را به عهده گرفت. در این باره شاه چه‌گونگی دیدار خود با دکتر بختیار را چنین شرح می‌دهد:

«سپهبد ناصر مقدم پس از مذاکرات نافرجام با سنجابی و صدیقی پیشنهاد دیدار با شاپور بختیار را نمود و من با پیشنهاد مقدم موافقت کردم. مذاکرات ما طولانی بود، بختیار با صراحت و قاطعیت وفاداری خود را به قانون اساسی و سلطنت ابراز نمود. او اصرار داشت که، قانون اساسی اجرا شود و یک شورای نیابت سلطنت پیش از سفر به خارج به‌وجود آید و از مجلس رای اعتماد بگیرد. من با اکره... موافقت کردم که او را به نخست‌وزیری منصوب کنم... او پایگاه سیاسی عمیقی نداشت...»^۴

انتصاب دکتر بختیار به نخست‌وزیری با واکنش شدید از سوی آیت‌الله خمینی در پاریس روبه‌رو گردید و نظریات ایشان چنین انعکاس یافت:

«دولت کنونی بختیار که منصوب شاه مخلوع و مجلس غیرقانونی می‌باشد، هرگز مورد قبول مردم نخواهد بود».^۵

در نهایت، دکتر بختیار با ۱۲ وزیر، کابینه‌ی خود را تشکیل داد و در روز ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷ خورشیدی به شاه معرفی نمود و به فاصله‌ی چند روز شورای سلطنت تعیین و سفر شاه از حرف به عمل گرائید.